3 1761 07296968 6

Aḥmad Munyarī, Sharaf al-Dīn ibn Yaḥyā
Rāḥat al-qulūb

BP
189
A57
1903a

4te 4/103 Ms 1303/pp. 45

هُوَ الْمُسْتَعَانُ

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ اٰمِنُوْنَ ۝

از ملفوظات سراپا برکات حضرت مخدوم الملک شیخ شرف الحق والحقیقۃ والدین احمد

یحیٰی منیری قدس اللہ سرہ العزیز کتاب فیض اکتساب اعنی المسمّٰی بہ

Ahmad Munyari, Sharaf al-Din ibn Yahya
Rahat al-qulub

راحت القلوب

وفات نامہ حضرت مخدوم الملک قدس سرہ العزیز

و وصیت نامہ حضرت خواجہ نجیب الدین فردوسی

جامع این حضرت مخدوم زین بدر عربی قدس اللہ اسرارہم

حسب فرمایش رئیسان والاودمان عالی خاندان جناب سید علی احمد خان

صاحب فردوسی الشرفی و سید احمد علی خان صاحب فردوسی الشرفی رئیسان

خانقاہ بہار

باہتمام جناب مولانا وصی احمد صاحب فردوسی الحنفی الشرفی المنعمی البہاری غفر اللہ ذنوبہ

در مطبع مفید اگرہ باہتمام محمد دلاور علی خان صاحب طبع شد

۱۳۲۱ھ

BP
189
A57
1903a



Digitized by the Internet Archive
in 2010 with funding from
University of Toronto

http://www.archive.org/details/rahatalqulub00ahma

14724.e.12.


BRITISH
MUSEUM

Persian 1565

هُوَ الْمُسْتَعَانُ

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ اٰمِنُوْنَ ۝

از ملفوظات سراپا برکات حضرت مخدوم الملک شیخ شرف الحق والحقیقة والدین احمد
یحیی منیری قدس الله سره العزیز کتاب فیض الکتساب اعنی المسمی به

راحت القلوب

وفات نامه حضرت مخدوم الملک قدس سره العزیز
و وصیت نامه حضرت خواجه نجیب الدین فردوسی

جامع این حضرت مخدوم زین بدر عربی قدس الله اسرارهم

حسب فرمایش رئیسان والاودمان عالی خاندان جناب سید علی احمد خان
صاحب فردوسی الشرفی و سید احمد علی خان صاحب فردوسی الشرفی رئیسان
خانقاه بهار

باهتمام جناب مولانا وصی احمد صاحب فردوسی الحنفی الشرفی المنعمی البهاری غفر الله ذنوبه

مطبع مفید اکره باهتمام محمد دلاور علیخان صوفی طبع شد
سنه ۱۳۲۱ھ

بسم الله الرحمن الرحیم

راحت القلوب

حمد بیحد و بقیاس مر حضرت خداوندے را کہ صور انسانی از کتم عدم بوجود در آوردہ بدرجۂ کمال رسانده
کہ اصلا فلک و ملک پیرامون ادراک و حوالی اطلاع آن گذر نتوان یافت **اما بعد** این کلمات
و حل بعضی مشکلات کہ از لسان گوہر فشان پیر و مشفق خیر خود و شیخ نامدار مقبول حضرت پروردگار
پیر و سنن طریقت و در دریاے کرامت گوہر یکتاے سلامت دیباچۂ عنوان محبت خواجۂ دیوان
مودت سلطان العاشقین برہان العارفین الصالحین حجۃ الدین علی جمیع المسلمین بندگی حضرت
شاہ **شرف الدین احمد** یحیی منیری نور اللہ مرقدہ در سمع این قاصر و فہم این ناقص آنچہ مسموع و مفہوم فرا
خاطر گشتہ بہ تحت قلم در آوردہ شد تا سالکان راہ اللہ و محققان درگاہ شہنشاہ را مطالعۂ این مجموعہ
مرغوب کہ مسمی بہ **راحت القلوب** است قوۃ یقین و شوق در سیر و سلوک دین حاصل
گردد۔ آنانرا کہ بجال افراط و تفریط متضمن اند جمعیت دینی و علم یقینی ارزانی کناد بالنبی و آلہ الامجاد

مجلس اول بعد از نماز جمعہ معارف شہر از شغل داران حاضر بودند مثل ملک محمود متصرف و ملک
نصیر الدین قلمغانی و بعضے یاران از اہل تصوف نیز حاضر بودند کہ شخصے از اہل تصوف سخنی در باب

BRITISH
MUSEUM

رضاء طلب حق مر خلق را در میان آورده که رضاے حق بوده کمال کیے حاصل شود بندگی مخدوم ادام اللہ
عظمتہ فرمود که چون طالب حق بدین مقام رسد هر بلاے و محنتی که بروے نازل باشد ملول خاطر
نگردد بلکه صابر و شاکر باشد چنانکه اهل سلوک میگویند که خلوت یحیی پیغامبر علیه السلام آنروز بود که
او را سر بریدند و خلوت خلیل الله پیغامبر علیه السلام روزے بود که کافران براے امتحان در منجنیق کرده
بآتش انداختند و خلوت زکریا پیغامبر علیه السلام روزے بود که اره بر سروے راندند میگویند که چون اره بر
سر روے نهادند کسے پرسید که این ساعت چه می خواهی گفت میخواهم تا نیمے از من در مشرق
آویزند و نیمے در مغرب تا جهانیان دانند که راه دوست راهیست که جز عاشقان راه حضرت الله
دیگر نپویند چون بندگی مخدوم ادام الله عظمته بدینجا رسید بطریق وعظ مر حاضران را فرمود که تا طالب
حق در فرمانبرداری حضرت باری عز اسمه کمر توجه کمال استوار نه بندد هرگز راه نپوید و اصلا محبت
محبوب نجوید مطابق همین حکایتے فرمود میگویند که چون خلیل علیه السلام کارد بر حلقوم اسمعیل
علیه السلام نهاد حقتعالی حجابها از میان دور افگند و فرمود که اے فرشتگان و برین پدر و پسر
بنگرید که در فرمانبرداری من چگونه اطاعت می نمایند روز اول به طعن میگفتید اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ
یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ امروز به بینید که خون فرزند دلبند خویش در طلب رضاے
ما چگونه میریزد اے جبرئیل مر ملائکه را فرمان برسان که گبش اسمعیل بر گردنهاے خود نهاده از براے
فداے او بر زمین برند جبرئیل گفت خداوندا هٰذَا كَرَامَةٌ عَظِيْمَةٌ این کرامت بزرگ است
که فداے او را بر گردن فرشتگان مقرب نهند حقتعالی فرمود سوگند بعزت و جلال خود اگر همه فرشتگان
آسمان و زمین فداے اسمعیل را بر اعناق خود نهاده بر زمین برند تا مکافات آن یک سخن او نباشد که
در جواب پدر گفت یٰۤاَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ نظیر این آنست که چون روز قیامت شود و سکان
اطباق این هفت طاق زنگاری بلکه جملگیان این رواق زنگاری بفرمان باری جل و علا صف
بر صف کشند خطاب مستطاب حضرت رب الارباب مسبب الاسباب جل و علا در رسد
یٰمَلٰٓئِكَتِیْ اَنْزِلُوْا عِبَادِیَ الْمُوَحِّدِیْنَ فِیْ جَنَّاتِیْ وَعَمِّرُوْا لَهُمْ قُصُوْرَهُمْ وَحُوْرَهُمْ

یعنی اے فرشتگان فرود آرید بندگان واحد دانندگان مراد بوستانهای بهشت ما دلبشنا سانید
مراد شان را قصور و منازل و حور آنها پس بگوید جلّ و علا که اے فرشتگان سوگند بعزت و جلال
خود که اگر همه بهشت ها را با آنچه در وے است باین خاکیان کرم نمائیم هنوز مکافات آن یک
کلمه بلی که در جواب الست بربکم گفته اند نشود تا بآن وقت که بدولت مشاهدهٔ جمال خود مشرف
گردانم شاید که مکافات آن تواند بود والله اعلم بالصواب **مجلس دوم** روزے چند کسان
مسافر از زمرهٔ اهل صفه حاضر آمدند یکے از میان ایشان از حال مبدا و معاد و از طریق معرفت این
استفسار نمود بندگی مخدوم دام عظمته روبسوے حاضران آورده بتصریح و تشریح این معنی مشغول
شدند و فرمودند که سعادت عظمے و مرتبهٔ اولی مر نفس ناطقه را معرفت الهیست و معرفت مبدا و
معاد است لیکن طریق معرفت این بر دو وجه است یکے ازین بر دو وجهٔ
طریقهٔ اهل نظر و استدلالست دوجه ثانی طریقهٔ اهل ریاضت و مجاهدتست و سالکان مر طریقهٔ
اول اگر لازم گرفته اند ملتے از ملل انبیا علیهم السلام پس اینها را متکلمین نامند و اگر ملتے از ملل
انبیا علیهم السلام لازم نه گرفته اند پس اینها را حکمای مشائین نامند و سالکان مر طریقهٔ ثانی اگر موافقت
کرده اند در ریاضت خودها احکام شریعت را پس اینها را صوفی متشرع نامند و اگر موافقت نکرده اند
در ریاضت خودها احکام شریعت را پس اینها را حکمای اشراقین نامند پس مر هر طریق را دو طریق
است چنانچه نزدیک متاءلین پوشیده نیست لیکن حاصل طریقهٔ اول استکمال بقوت نظرست
و آن عقل مستفاد است یعنی مشاهده کردن نظریات را و حصول طریقهٔ ثانی استکمال بقوت
عمل است و ترقی در درجات آن و درجه ثالث از قوت عملی فیضان کردن بر نفس صور معلومات
را بر سبیل مشاهده چنانچه در عقل مستفاد لیکن این درجه اکمل و اقوی است از مستفاد چرا که چیزیکه
قابض است بر نفس در دو درجه ثالث می باشد صور کثیره مستعد میباشد نفس بصفای خود از کدورات
و از صیقل کردن آن نفس را از زنگار تعلقات و آلایش دنیاوی آنرا که فیضان شود آن صور بر آن نفس
چنانچه آئنه که از صیقل صاف کرده شد و آنچه مقابل آن آئنه کرده شود بوجه کمال محسوس شود و آنکه فیضان

شود بر نفس در عقل مستفاد و آن علوم است که مناسب شود آن علوم را مبادی مبادی آنکه ترتیب
داده شده است از برائے رساندن بسوئے مجہول چنانچہ آنکہ اندک صیقل کردہ شود پس خیریکہ
مقابل او خواہد بود محسوس بودہ کمال نہ خواہد شد مگر شئے قلیل ہمدرین میان شیخے مسافر از طرف بخارا
رسیدہ وارادت بیعت آورد بندگی حضرت مخدوم قبول فرمودہ بیعت و حلق نمودہ طاقیہ عطا فرمود
ہمدرین میان حاضرے عرض داشت کہ در عہد رسول صلی اللہ علیہ وسلم ہم بیعت و قصر بود بندگی
مخدوم عظم اللہ فرمود صحبت بود و خرقہ پس چرا کہ رسول علیہ السلام خرقہ مبارک خود بر خواجہ اویس
قرنی رحمۃ اللہ عطا فرمود دیگر خیر لیکن قصر و حلق و بیعت گفتہ اند کہ در عہد خواجہ جنید و بایزید جاری گشت
حکمش تا بحد لیست کہ اگر بیعت بکنند و دست بر دست نہ نہند ہرگز حکم پیری و مریدی نکنند بعدہ مطابق
این حکایتے نقل فرمود کہ شیخ احمد بر شیخ نظام الدین رحمۃ اللہ رفت و طاقیہ التماس نمود ایشان
طاقیہ عطا فرمودند لیکن بیعت و قصر در میان نبود کہ نظام الدین رحمۃ اللہ در دار البقا نقل فرمود آخر الامر
شیخ احمد از شیخ محمود التماس بیعت نمود شیخ محمود گفت کہ ارادت بہ کسے داری یا نہ گفت طاقیہ
از حضرت شیخ نظام الدین رحمۃ اللہ گرفتہ ام دیگر بس لیکن دست بر دست و بیعت ہیچ نبود شیخ محمود در
جوابش گفت کہ الحال حاجت نیست ہمون بیعت است صوفے دران مجلس حاضر بود گفت کہ طاقیہ
محض تبرک بود بیعت چگونہ ہمان باشد بعد ازان شیخ محمود متامل شدہ شیخ احمد را گفتند کہ بعد تحقیق
این مقدمہ آنچہ خواہد انجامید گفتہ خواہد شد بعد ازان این واقعہ را بر مشائخان آن عصر فرستادہ کہ واقعہ
چنین پیدا شدہ است چہ باید کرد آخر اتفاق جملہ مشائخان و درویشان آنزمان برین افتادہ کہ طاقیہ
تبرک بود بیعت نبود شما بیعت بکنید بعدہ بندگی حضرت مخدوم فرمودہ کہ غرض ازین حکایت آنست
کہ تا دست بر دست و مقارض نباشد حکم پیری و مریدی نکنند ہم ازینجا است کہ قول جملہ مشائخان اہل سلوک
درین باب وارد است کہ اَلْمُرِیْدُ لَا یَکُوْنُ مُرِیْدًا حَتّٰی یَاْخُذَ الشَّیْخُ شَعْرَۃً اَسْوَدَ یعنی مرید نمیباشد مرید
تا آنکہ بگیرد شیخ موئے سیاہ از آن واللہ اعلم بالصواب مجلس سوم روز سے چند مسافران از زمرۂ اہل تصوف و مشائخان از شغل
دران جائیکہ بندگی مخدوم دام شرفہ جلوس فرمودہ بودند در رسیدند یکے از جماعت ایشان ذکری خواجہ اویس قرنی رحمۃ اللہ علیہ

در میان آورده که فردای قیامت حضرت صمدیت ده هزار فرشته بر صورت اویس در وجود آرد که تا اویس میان ایشان شده در عرصات در آید لیکن موجب این چیست و حکمت معلوم نیست که درین چه سر لیست بندگی مخدوم دام شرفه روسوے حاضران آورده فرمود چنان معلوم می شود که شاید درین این حکمت تواند بود که در دنیا خدائے تعالیٰ را در قبّهٔ تواری پرستیده است و او را آنجا جز باری تعالیٰ کسے دیگر نشناخته پس مناسب آنست که آن روز نیز او را جز خدائے تعالیٰ کسے دیگر نشناسد چنین گویند که فردائے قیامت خواجه علیه الصلوٰة والسلام از کوشک خود بیرون آید چنانچه کسے مر کسے را طلب کند خطاب از حضرت رب الارباب آید که کرا میطلبی خواجه علیه السلام گوید که اویس رح را میطلبم باز خطاب در جواب خواجه علیه السلام فرود آید که چنانچه اویس رح را در دنیا ندیدی اینجا هم نه بینی بعده خواجه علیه السلام گوید که الٰهی او کجاست فرمان آید فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْكٍ مُّقْتَدِرٍ ط - یعنی در محل صدق نزدیک بادشاه قادر - بعده خواجه علیه السلام گوید چونست که او را نمی بینم جمله که امروز در عرصات موجوداند در تفحص و طلب اند و امروز او را من میخواهم که به بینم و او مرا نه مے بیند فرمان در رسد که اے محمد صلی الله علیه وسلم آنها که محتاج دیدار تواند محض واسطهٔ من و کسانیکه بی تو می توانند که مرا به بینند پس محتاج بتو چون شوند دیدن او بما چه سود کند و دیدن ما بتو چه زیان دارد چون بندگی مخدوم دام شرفه بدینجا رسید روسوے حاضران آورده فرمود سبحان الله چه مرتبه و کمال عز و جلال بحال خواجه اویس قرنی رحمة الله خدائے تعالیٰ عطا فرموده که در روز رستخیز خواجه کونین صلی الله علیه وسلم بطلب او بیرون آید و او حاجت بشفاعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در آن روز نه آرد همدرین میان مولانا آمون عرضداشت که بخواجه اویس قرنی رحمة الله مرقع مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بسبب اشارت آن سرور انبیا صلعم رسیده بود یا که باتفاق تابعین رضوان الله علیهم اجمعین - بندگی مخدوم عظمه الله فرمود که حسب اشارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سپرده بودند علما درین باب چنان میگویند که چون خواجه علیه الصلوٰة والسلام از عالم فانی بعالم جاودانی خیمه زدند پرسیدند که مرقع مبارک تو بکه دهند

فرمود که باویس رح ۔ بعد انتقال آن خواجه علیه السلام بموجب فرمان عمر و علی رضی الله عنهما مرقع
مبارک گرفته بطلب خواجه اویس رحمة الله بیرون آمدند نشانیها و علامتهای خواجه رحمة الله
از هر یک می پرسیدند لیکن همه همین میگفتند که او شتر بانیست اشتران مردمان می چراند وقتی از وقتها
میل به آبادانی نمی آرد بعد طلب بسیار او را دریافتند مرقع متبرک بموجب امر محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم دادند و گفتند که فرمان حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم چنین رفته است که وقت پوشیدن
این مرقع امتان مرا هرگز فراموش نکنی بعد ازان خواجه رحمة الله مرقع مبارک بستد و در گوشهٔ
رفت و میگفت بارخدایا هرگز این مرقع نپوشم تا که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را تمام همه امت نه بخشی
در سر او فرو خواندند که بعضے را بتو بخشیدم گفت نه تمام میخواهم درهمین گفتگو بود که عمر خطاب و علی رضی الله
عنهما نزدیک او رفتند و گفتند که باید دید که او در آن گوشه چه میکند و بچه مشغول است چون نظر خواجه
رحمة الله بر ایشان افتاد گفت افسوس صد افسوس که تعجیل کردید و مرا از وقت خاص بیوقت
نمودید دگر نه این مرقع متبرک محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم هرگز در بر نمیکردم تا که تمامی امت
رسول الله صلی الله علیه وسلم همه را نه داده چون امیر المومنین عمر خطاب و علی رضی الله عنهما بجشم
باطن عظمت زنده را دیدند با یک دیگر متحیر ماندند و گفتند که اے اویس تو چرا در غرب نیامدی در رسول
علیه السلام را ندیدی گفت که شما دیده بودید گفتند که اے اویس خواجه چگونه میفرمائی که ما یان همه
وقت در آنحضرت بودیم گفت که دندان مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم خسته
شده بود دیده بودید یا نه گفتند که دیده بودیم گفت حیف صد حیف پس باوجود دیدن چرا دندان
خود را سالم گذاشتید بعد ازان دندانهای خود نمود که سی و دو دندان بموجب متابعت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شکسته شده بود مولانا آمون استفسار نمود که همه دندانهای
مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم خسته شده بود یا نه مخدوم عظمه الله فرمود که یک
دندان خسته شده بود مولانا آمون باز عرض داشت که پس چرا خواجه اویس رحمة الله همه دندان
خود را شکست ساخت فرمود که بدین معنی که آن دندان مبارک معین بر خواجه معلوم نه بود

همه را شکست ساخت که تا آن دندان مبارک شکسته است داخل بود پس عمر گفت رضی الله عنه مرا
دعاے بکن گفت که در تشهد اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ میگویم درین دعا
تو هم داخل می شوی چون زمانے بگذشت الیشانرا معذرت کرد و گفت که باز گردید قیامت نزدیک
است من بساختن زاد آخرت مشغول هستم والله اعلم بالصواب **مجلس چهارم** روزے بعد
نماز بامداد بندگی حضرت مخدوم دام عظمته الله جلوس فرموده بودند که حاضرے از حاضران مجلس
روسوے بندگی حضرت مخدوم دام عظمته آورده عرضداشت نمود که آنروز که فرمان حضرت عزت
در باب سجده آدم صفی الله اُسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِیْسَ ؕ اَبٰی وَاسْتَکْبَرَ درآمد جمله
ملائکان مقرب بارگاه بموجب امر الٰهی مر آدم را سجده کردند مگر ابلیس انکار کرد و از تکبر سے که ناری
بوده ام گفت بانکه سرشتش از خاک است سر بسجده خواهم برد عرض داشت که چنین کسے
را که از ریاضت و مجاهدات بدرجه کمال رسیده باشد چنین کس این قدر کلام نالایق نمی سزد
بعده بندگی مخدوم عظمه الله فرمود که آرے ایچنین جواب به چنین مردے کامل اصلا نمی سزد
لیکن بموافق مشیت حق هر چیز یکه بهست انجام میگردد و این را با این بهانه مرتد عالم ساخت
و بدرگاه کبریاے دانائے راز تکبرے مطلق درست نیست اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْمُتَکَبِّرِیْنَ ؕ
بدرستیکه الله تعالی دوست نمیدارد تکبر کنندگانرا. بعد ازآن حکایتے فرموده که روزے عزازیل
بدر بهشت نظر کرد چه میبیند که دبیر قضا بخامهٔ اقتضا از براے نظاره اهل غیرت این کلمه
حکمت نوشته بود که ما را بندهٔ از بنده ها هست که او را با نواع انعام والاکلام مکرم گردانیده از زمین بآسمان
برم و از آسمان بجنان رسانم بعد ازان او را بامرے از امور خود دلالت کنم و او مخالفت فرمان ما
کند عزازیل چون این کلمات را مطالعه کرد هزار سال طاعت و اوراد خود بگذاشت و متصل
برین بنده نافرمان همان لعنت میکرد و این نمیدانست که آن لعنت محض بر خود است و بروایتے
چنین آمده که چون عزازیل در لوح محفوظ نگاه کرد دید نوشته اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ
گفت خداوندا این شیطان رجیم کیست ندا آمد که بنده از بندگان من که بعنوان نعم مکرمش

گردانم بعد ازان نافرمانی کند آخر من اورا خوار و نگونسار گردانم گفت الٰہی اورا ایمن نمائے تا ہلاکش گردانم فرمود کہ سَوْفَ تَرَاہُ یعنی زود باشد کہ او را بینی مجلس سیم روزے بندگی حضرت مخدوم ادام اللہ عظمتہ بعد نماز بامداد او را در بدرس مشغول شدند در سبق قاضی احمد ذکر وحدانیت باریتعالے آمدہ بود قاضی احمد استفسار آن نمود بعد بندگی حضرت مخدوم جہان بوجہ احسن بالتفصیل بیان فرمودند کہ حضرت باریتعالی صانع العالم واحد یعنی کاریگر عالم یکیست بقولہ تعالی قُلْ ھُوَ اللّٰہُ اَحَدٌ اگر بودے در آن آسمان و زمین خدایہا و رائے آن ہر آئنہ فساد می شد در آن آسمان و زمین۔ بیت

گر بُدے از یکے خدا افزون	تا نماندی جہان بدین قانون

صبی چون بدرجہ بلاغت رسد عاقل و ممیز شود اول چیزے کہ بر و از راہ شرع فرض گردد ایمان آوردن است بخدائے عزوجل و آن آنست کہ خدائے را یگانہ و بے ہمتا داند و از شرک و جفت و زن و فرزند چنانچہ مذہب بعضی است و از ہمہ صفات ناسزا چون عجز و نقصان و جہل پاک و منزہ شناسد و بہمہ صفات ثبوتے چنانکہ دانائے ہمہ چیز و توانائے بر ہمہ چیز و بے نیازی از ہمہ موصوف داند و بدل اعتقاد بندد و بزبان اقرار کند کہ ھُوَ حَیٌّ عَالِمٌ قَادِرٌ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ مُدَبِّرٌ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِکَ یعنی او تعالی زندہ است و داننده است و بر ہر شے قادر است و شنونده است و بیننده است و تدبیر کننده است۔ تا غیر این۔ وَھُوَ مُتَکَلِّمٌ بِکَلَامٍ وَاحِدٍ اَزَلِیٍّ قَائِمٍ بِذَاتِہٖ لَیْسَ مِنْ جِنْسِ الْحُرُوْفِ وَالْاَصْوَاتِ یعنی گوینده است بکلام واحد ہمچو واحدیکہ ازلی است قایم بذات خود و او نیست از جنس حروف و صوت بلکہ مضمون است کَقَوْلِہٖ عَلَیْہِ السَّلَامُ کَلَامُ اللّٰہِ تَعَالٰی غَیْرُ مَخْلُوْقٍ یعنی کلام خدا پیدا کردہ خدا نیست۔ جبرئیل علیہ السلام کہ بر محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم قرآن آورد نہ مضمون بود نہ کہ حروف تہجی و عبارت و صوت۔ این ہمہ را مر حضرت جبرئیل علیہ السلام بعقل و دانش خود جمع کردہ اند آیات و سورہائے متفرقہ کہ جبرئیل علیہ السلام آوردند ہر چہار یاران جمع کردند

فاما جمع نموده حضرت عثمان است و قرآن را فرقان برائے ہمین گویند کہ در و متفرقہ است اِنَّ جِبْرَئِیْلَ نَظَرَ فِی اللَّوْحِ الْمَحْفُوْظِ وَجَاءَ بِالْقُرْاٰنِ مِنَ اللَّوْحِ بِحُکْمِ اللّٰہِ تَعَالٰی اِلٰی مُحَمَّدٍ رَّسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یعنی بدرستیکہ جبرئیل علیہ السلام نظر کرد در لوح محفوظ و آورد قرآن را از لوح محفوظ بحکم اللہ تعالیٰ بسوئے محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ببیت

اگرچہ قرآن از لب پیغمبر ست	ہر کہ گوید حق نگفت او کافر است

وصفات اللہ تعالیٰ نہ ہمراہ اوست و نہ جدا از وست اَللّٰہُ عَلٰی مَذْہَبِ الْاَصَحِّ اِسم ذاتے کہ مستجمع لجمیع الاسماء والصفات است۔ باقی ہمہ صفات اوست و تا کہ بر وحدانیت باری تعالیٰ دلیل و حجج نداند مقلد بود و تقلید آن است بدانچہ خلق را بیسنداد و نیز بر آن باشد دلیل و حجت خود نداند این چنین کسے نزدیک بعضے مسلمان نیست نزدیک اہل سنت و جماعت چون مقلد را تصدیق بود مومن است و نزدیک معتزلہ و اشعریہ مومن نیست تا کہ ہمہ مسائل اعتقادی بدلیل نشناسد بر وجہے کہ ممکن بود مرد فع شبہات او را و نزدیک کرامیہ ہر کہ گوید لا الٰہ الا اللہ و خداوند را نہ شناخت و صانع از مصنوع نداند و بر و اعتقاد نکند مومن بود و این تقلید محض است و از ینجاست کہ فقہاے ما از اہل سنت و جماعت میگویند کہ قول فرد ایمان نیست یعنی تقلید محض ایمان نیست مقلد کہ مومن بود جائیست کہ مراورا تصدیق بود اما قول مجرد بی تصدیق ایمان نیست چنانچہ از مردمان شنید لا الٰہ الا اللہ او نیز گفت لا الٰہ الا اللہ اگر او را بپرسند کہ این چہ گفتی گوید از مردمان شنیدم من نیز گفتم نمیدانم کہ چیست مومن نبود اما اگر گوید از مردمان شنیدم و دانستم کہ گفتن این حق و درست است یعنی اعتقاد بر ین کردم مومن بود خلیل رحمہ اللہ فرمودہ است کہ چون بندہ بشناخت کہ مراصانع است از حکم تقلید بیرون آمد صورت مسئلہ چنان بود کہ چون کسی را پرسند کہ ترا کہ آفرید در جواب گوید خدائے تعالیٰ یا بدین نہج جواب گوید کسے کہ آسمان و زمین آفریدہ است مراد ترا آفریدہ است پس وے مقلد نبود ایمان وے درست بود اگر گوید نمیدانم

وبا این ہم گوید لا الہ الا اللہ مومن نبود چون بندگی مخدوم عظمہ اللہ بدینجا رسید تر غیبا للاخرین
فرمود کہ بندۂ مومن را واجب است کہ در شناختن ہستی خدائے عزوجل عزم بالجزم کند کہ این
موجودات بخودی خود نشدہ است زیرا کہ امر محال است شدن چیزے بخودی خود کار بی کار گیر قطعاً
صورت نہ بندد چنانکہ کتاب بے کاتب اصلا در وجود خود بہ خود نہ آید ہمچنین کارہائے دیگر را قیاس
برین باید کرد پس لازم مے آید کہ کار را البتہ کار گیرے باید وگرنہ کار بے کار گیر بود و آن محال است
پس ثابت شد کہ کار بے کار گیر ہرگز در وجود نہ آید و این کار گیر باید کہ واجب الوجود بود یعنی ہستی
او بخودی خود بود نہ بغیر خود وگرنہ او ہم محتاج بدیگرے بود و آن دیگر بہ دیگرے تا حد بے نہایت
و این در عقل باطل است ہرگز نزدیک اہل فراست مجوز العقل نیست چون ہستی خداوند تعالیٰ
بدلائل و حجج ثابت گشت پس مر مومن را بثبوت یگانگی باری نیز واجب است و آن آنست کہ
اگر خدا دو بود اصلا ہیچ کارے راست نامدے زیرا کہ اگر یکے خواستی کہ چیزے را ہست کند
و آن دیگرے خواستی کہ ہمون چیز را نیست کند پس برین تقدیر خواست ہر دو تمام بودے و آن
محال است چرا کہ لازم مے آید کہ آن چیز ہست باشد بمقتضاے یکے و ہم نیست باشد بمقتضاے
دیگرے در یک حال و این محال است قطعاً۔ چنانچہ لازم محال ملزوم نیز محال یا خواست ہر دو
ناتمام بودے و آن ہم محال است چرا کہ برین تقدیر لازم مے آید کہ ہر دو عاجز و ناقص باشند و
عاجزے و ناقصے خدائی نشاید و نباید یا کہ خواست یکے تمام بودے و خواست دیگرے ناتمام پس
بدین تقدیر دوم مے عاجز و ناقص مے باشد و این ہر دو خدائی را نشاید و اگر کسے از روے منازعت
در پیش آید بدین وجہ کہ یکے مر دیگر را در ہر کار و ہر چیز موافقت و متابعت کردی پس در جوابش
بہ چنین وجہ در آیم کہ این نیز محال است از انکہ کار ہر یکے موقوف است بموافقت دیگرے یا موقوف
نیست اگر موقوف است پس ہر یکے ناقص می باشد و اگر موقوف نیست دویم باطل می شود کہ
بر دو ہیچ کار بستہ نیست بودن و نابودن وے برابر است چون بدین دلیل و حجت دوم باطل شد
یگانگی باری و وحدت قطعاً ثابت گشت چنانچہ نزدیک بعضے اہل عقل مخفی و محتجب نیست و چون

دوم بدلیل وحجت که صدر نذکور شد باطل گشت زیاده بودن از دو بطریق اولی باطل ومحال بود چنانچه
بادنی تامل روشن گردد واللہ اعلم بالصواب **مجلس ششم** روزے بندگی حضرت مخدوم
دام شرفہ بعد فراغ نماز بامداد بتلاوت قرآن مجید وفرقان حمید مشغول بودند که شخصے از مسافر بخارا
آمد وسلام گفت بندگی مخدوم عظمہ اللہ جواب سلام او داده لیکن تعظیم نه کرده بعد تلاوت قرآن مجید
بندگی حضرت مخدوم جہان جہت تسکین خاطر آن شخص مسافر وترغیبًا للحاضرین بر لفظ مبارک راند
که از کتب مبسوط چنان معلوم گشته که بوقت تلاوت سخن نه گوید وشنونده قرآن هم باید که سخن
نه گوید ودر حال تلاوت قرآن تعظیم هیچ کسی نه کند مگر تعظیم بادشاه عادل ومادر وپدر واستاد۔ درین
اختلاف روایت است نزدیک بعضے استاد مطلق هر چیزے که باو خوانده باشد ونزدیک
بعضے تخصیص است که تعظیم استاد یکه باو فقه خوانده باشد بکند بعده همون شخص بخارا استفسار
نمود که فرق درمیان قرآن به یاد خواندن ودیده خواندن چیزے هست یا نه بندگی حضرت مخدوم
جہان فرمود آرے فرق این قدر است کسیکه قرآن یاد می خواند پس گوئی حق تعالی باو
سخن میگوید وکسیکه دیده میخواند پس چنین است که گوئی که او با حق تعالی در سخن است باید که
معنی قرآن بغیر از تفسیر هرگز یاد نباید گفت۔ بقوله علیه السلام مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ
كَفَرَ یعنی کسی که معنی بگوید قرآن را از عقل خود پس تحقیق او کافر است ومس نه کند قرآن را در حالیکه
جنب باشد وبے وضو هم از دست نگیرد قرآن را مگر به غلاف۔ همدرین میان ذکرے در نسب
رسول علیه السلام در پیش آمده بود بندگی حضرت مخدوم جہان دام شرفه بر لفظ مبارک راند که
ان نبینا ورسولنا محمد مصطفے صلی اللہ علیه وسلم بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوے بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه
بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اُدد بن هميع بن عامر بن سلامان
بن ثابت بن حمل بن قندار بن اسمٰعیل ذبیح اللہ بن ابراهیم خلیل اللہ بن آذر بن ناخور بن شالخ
بن ارغو بن فالغ بن غابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح پیغامبر علیه السلام بن لامک بن هود

پیغامبر علیہ السلام بن مہلائل بن متوشلخ بن اخنوخ کہ او ادریس است پیغامبر علیہ السلام بن بیارد
بن قینان بن انوش بن شیث علیہ السلام بن آدم صفی اللہ صلوٰۃ اللہ علیہ السلام۔ اِنَّ
النَّبِیَّ عَلَیْہِ السَّلَامُ اَرَادَ عَلٰی نُبُوَّتِہٖ وَاَظْہَرَ الْمُعْجِزَاتِ عَلٰی یَدَیْہِ کَانْشِقَاقِ الْقَمَرِ وَ
اِنْجِذَابِ الشَّجَرِ وَتَسْلِیْمِ الْحَجَرِ وَنَبْعِ الْمَآءِ مِنْ بَیْنِ اَصَابِعِہٖ وَتَسْبِیْحِ الْحَنْشَبِ وَ
شِکَایَۃِ النَّاقَۃِ وَشَہَادَۃِ شَاۃِ الْجَبَلِیَّۃِ وَشُرْبِ الْکَثِیْرِ مِنَ الْبَشَرِ قَلِیْلًا
مِنَ الْمَآءِ یعنی بدرستیکہ نبی علیہ السلام دعوی کرد نبوت را وظاہر کرد معجزات را بر دستہائے خود
چون دو پارہ ساختن ماہتاب را و کشیدن لبسوے خود درخت را و سلام گفتن سنگ
روان شدن آب از میان انگشتہائے آن سرور کائنات صلعم و تسبیح خواندن چوب و شکایت
کردن شتر بادہ و گواہی دادن گوسپند کوہی و نوشانیدن از آب اندک مردمان کثیر را۔ معجزات
کہ از محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم در ظہور آمدہ از تفسیر مفسران واز روایت راویان چنین معلوم
گشتہ کہ قبل از تولد حضرت عبد اللہ بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف کافران از علم نجوم
میگفتند کہ در سال فلان آن شخص در جہان پیدا خواہد شد کہ از وے پیغامبر آخر زمان متولد
خواہد شد از این جبہ صوف قطرہ خون خواہد چکید آخر الامر چون تولد حضرت عبد اللہ گشت
از جبہ صوف کہ مر کافران را بود قطرہ ہائے خون چکید در میان کافران غوغا افتادہ کہ آن
شخص کہ از وے پیغامبر آخر الزمان پیدا خواہد بود متولد شد آخر کافران علیہم اللعنۃ با یکدگر
خود ہا مصلحت برین مستحکم کردند کہ بہتر آنست کہ ہمین شخص را بالفعل از جہان ناپید باید کرد اگر این
را خواہیم گذاشت تا آخر از وے پیغامبر آخر الزمان پیدا خواہد شد و او دین اسلام را بر دین ہا
غالب خواہد کرد بعدہ عزم جزم بکشتن حضرت عبد اللہ کردہ روانہ شدند لیکن کافران ہر چند
حتی المقدور خود در کشتن حضرت عبد اللہ دریغ نہ کردند لیکن بسبب نور محمدی و بحفظ حافظ حقیقی موی
از تن ہرگز جدا کردن نتوانستند در پرورش عبد اللہ عبد المطلب کوشش بلیغ و احتیاط
از حد زیادہ میکردند چون بہ عمر پنج و شش سالگی رسید راویان چنین روایت میکنند کہ حضرت عبد اللہ

روزے بہ طرف صحرائے میرفت کہ ماہتاب از آسمان جدا گشتہ در گریبان حضرت عبداللہ در آمد و بعد ازان دو پارہ گشتہ بمنزل خود رفت حضرت عبداللہ این معاملہ را دیدہ و بتحیر و تفکر افتادہ این حقیقت واقعی را پیش حضرت عبدالمطلب یک یک اظہار ساخت حضرت عبدالمطلب این واقعہ را شنیدہ در دل خود گفت کہ از ہمین شخص پیغامبر آخر زمان تولد خواہد شد آن ماہتاب کہ در گریبان عبداللہ در آمد در حقیقت نور محمدی بود کہ می شتافت از ان روز محافظت عبداللہ از حد زیادہ میکردند و بسبب نور محمدی این چنین جمال و حسن و کمال بر عبداللہ ایزد لایزال ارزانی داشتہ بود کہ سودائے محبت عبداللہ در دل جمیع خلق اللہ از حد زیادہ تر بود از انجملہ در آن عصر یک دختر بادشاہ بود کہ او بقوت علم خویش میدانست کہ پیغمبر آخر زمان از عبداللہ پیدا خواہد شد ازین جہت آرزوئے تمام میداشت کہ اگر عبداللہ از من ہم صحبت شود تا این نعمت علیا یعنی پیدا بودن پیغمبر آخر الزمان بہ نصیبۂ من شود در تجسس و تفحص عبداللہ می بود اتفاقاً روزے حضرت عبداللہ بعزم شکار طرف وادی رفتہ بود آنروز کافران نیز بقصد ہلاکی عبداللہ بہ مقامے خفتہ بودند کہ یک شیر نزدیک عبداللہ آمدہ - ہر چند قصد میکرد کہ بضرب پنجہ ہلاک کردہ طعمۂ خود نماید لیکن از انجا جنبش نتوانست کرد کافران اینچنین حال بدیدند و باکید گر میگفتند کہ در باب کسیکہ خدائے تعالیٰ این چنین رحم و عنایت خود مرحمت کردہ است کہ شیر ہرگز طاقت نمے یابد کہ ہلاک کند پس از مایان چہ خواہد شد شرمندہ گشتہ ہر یک باز رفتند شخصے از قاتلان حضرت عبداللہ نیز در شکار رفتہ بود آن شخص این معاملہ را دیدہ در دل خود یقین آورد کہ این محض تصرف کرامت است کہ شیر حیوان بودہ قصد ہلاک میکند لیکن نمے تواند کہ از جائے خود مقدار موئے جنبد آخر الامر آن شخص چون بخانۂ خود آمد پیش زن خود واقعہ عبداللہ کہ از شیر روئے دادہ بود یک یک بیان نمود و گفت کہ تو بخانۂ عبدالمطلب برو و برو جہے کہ باشد منت و الحاح کردہ دختر خود را بعبداللہ بدہ آخر الامر زن آن شخص بخانۂ عبدالمطلب آمدہ بمنت تمام اظہار رسانید کہ دختر خود را بہ عبداللہ می سپارم ہر چند میگفت حضرت عبدالمطلب قبول نہ میکردند آخر بعد الحاح و منت بسیار قبول کردند آنچہ رسم کدخدائی در آن زمان بود بجائے

آورده عقد بستند چون نور محمدی صلی الله علیه وسلم از پشت عبد الله در رحم مادر محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم که آمنه نام بود نزول کرد و نوریکه بر چهرهٔ عبد الله می شتافت در زوال شد روزے
عبد الله بطریق سیر طرف همون دختر بادشاه که آرزوے کمال میداشت سیر فت اصلا توجه
آن دختر طرف عبد الله نبود حضرت عبد الله در دل خود گفتند که چون قبل ازین این دختر
بادشاه مرا میدید بتواضع و تعظیم از حد زیاده بخدمتگاری می در آمد الحال موجب چیست که نظر
هم نمے کند حضرت عبد الله بآن دختر بادشاه گفت که اے فلان این چه حال است که قبل ازین
آرزوے دیدن ما از حد زیاده تر بود الحال صبیت دختر بادشاه جواب داده آرزوے چیزے که
میداشتم آن چیز بمقام خود رسید و قرار گرفت بوے برفت و گل بماند گل برفت و خار ماند گنج
بردند مار ماند مجلس هفتم روز دوشنبه بعد نماز جمعه بندگی حضرت مخدومی جهان نور الله ضمیره
بے نظیر همچو قمر منیر جلوس بجامع مسجد فرموده بودند طالبان دین و محققان اهل یقین گرداگرد همچو هالهٔ نشسته
بذکر کلام دینی مشغول بودند اندرین میان مولانا آمون عرض داشت که در اداے نماز جمعه میان
علما اختلاف واقع است چنانچه پوشیده نیست لیکن به مذهب اهل سنت نماز جمعه بچه نوع
آمده است بندگی حضرت مخدوم عظمه الله ببیان گوهر فشان فرمودند که طریق نماز جمعه بهتر آنست
که جمله شانزده رکعت بگذارد اول چهار رکعت سنت صلوة الجمعه خواند بعده دو رکعت فرض صلوة
الجمعه بجماعت بگذارد بعده چهار رکعت سنت خواند لیکن درین سنت ظهر و جمعه یکے هم نگوید
بلکه اربع رکعات صلوة سنت هذا الوقت بگوید بعد ازان چهار رکعت فرض خواند نیت بدین نوع کند
نویت ان اصلی لله تعالی اربع رکعات صلوة اخر الظهر اداء رکعت وقته متوجها
الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر - دو در هر چهار رکعت سوره فاتحه ضم کند لیکن در دو رکعت
اخیر عوذتین با فاتحه ضم کند بعد ازان دو رکعت سنت بکند - جلد ریاحین نزدیک بود از مقام
مطلوب برخیزد و بمولانا آمون فرمود که ترغیبا للحاضرین بآواز بلند بخوانید چیزیکه بندگی حضرت
مخدوم مقبول کونین بزبان گوهر فشان در جواب مولانا آمون فرموده بودند مطابق عبارت

ریاحین آمده همدران فصل طریق نماز تهجد نیز مسطور بود خواندن فرمود به مضمون آنکه دوازده رکعت
پیش دوگانه سنت بگذارد نیت هر دوگانه آنکه نویت ان اصلی لله تعالی رکعتی صلوة
التهجد سنت رسول الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله
اکبر در دوگانه اول در رکعت اول بعد سوره فاتحه دوازده مرتبه قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ و در
رکعت دوم بعده سوره فاتحه یازده مرتبه قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند بعده تحیات و در دوم خوانده
سلام دهد و صد بار یا وهاب بخواند و پنج مرتبه اسم الله حاضری الله ناظری
الله شاهدی الله ناصری الله معی - خوانده از جلسه برخیزد و دوگانه دیگر شروع
کند در هر رکعت یک یک مرتبه قل هو الله احد کم کند چنانچه در ششمین دوگانه آخر رکعت
بعد فاتحه یک مرتبه قل هو الله احد خواند نماز تهجد تمام کند لیکن بعد سلام در دوگانه اول همون
اسم خواند که در صدر مسطور است و بعد سلام در دوگانه دوم صد مرتبه یَا فَتَّاحُ و پنج اسم
مذکور خواند - و بعد سلام در دوگانه سوم صد بار یا غفار و پنج مرتبه اسم مذکور خواند و در دوگانه چهارم
بعد سلام صد مرتبه یا کریم و پنج مرتبه اسم مرقوم خواند و در دوگانه پنجم بعد سلام صد بار یا عزیز
و پنج مرتبه اسم مسطور خواند و در دوگانه ششم بعد سلام صد مرتبه یا بدیع و پنج مرتبه
اسم مصمد و خوانده سر به سجده برده انچه خواهش قلبی داشته باشد از ایزد واهب العطایا
دعا بخواهد و از نماز تهجد فارغ شود بدین طریق نماز تهجد دوازده رکعت ادا کرده اند بعد ازان اندکے
در خواب رود چون آخر پاس شب از پاس کم بماند آنزمان برخیزد از تجدید وضو دوگانه شکرانه بگذارد و بعد
این دعا ملکوتی چندانکه تواند بخواند و آن اینست سبحان الملک الجبار سبحان العزیز الغفار
سبحان الواحد القهار سبحان الکبیر المتعال سبحان الکریم الستار سبحان
الخالق اللیل و النهار سبحان الذی لم یزل و لا یزال **مجلس هشتم** روز عاشوره
بود که بندگی حضرت مخدوم عظمه الله جلوس فرموده بودند ذکرے در فضیلت روزهٔ
روز عاشوره درمیان آمد بندگی حضرت مخدوم جهان بر لفظ مبارک خود راندکه ابو هریره رضی الله عنه

روایت کرد کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ اگر مومنے پشیزے زر صدقہ کند فضل روزہ
عاشورہ دریابد و ہر کہ روز عاشورہ روزہ دارد ہشت دربہای بہشت بروے کشادہ گردد۔ درآید
بہر دریکہ خواہد ابن عباس رضی اللہ عنہ گفت کہ پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ روز عاشورہ
روزہ دارد پس مر آن بندہ را بہر ساعتے شب و روز آن یوم عاشورہ کہ بسبت و چہار ساعت بود برانگیزد
خدائتعالی بسوی آن بندہ ہفت لک فرشتہ کہ خوانند مر آن بندہ را آمرزش تا روز قیامت و برانگیزد خدائتعالی در بہشت
ہفت لک فرشتہ تا بنا کنند قصرہا و شہرہا بنشانند درختان و روان کنند جوی ہا اگر بمیرد دران روز شہید مردہ باشد ابن
عباس گفت رضی اللہ عنہ کہ ہر کہ روز عاشورہ روزہ دارد دادہ شود مر آن بندہ را بعدد ہر حرفی کہ در توریت و انجیل و زبور و فرقان
است نیکی۔ و در شب عاشورہ صد رکعت بگذارد و بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ سہ بار قل
ہو اللہ احد۔ چون از نماز فارغ شود ہفتاد بار بگوید سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ
الا اللہ و اللہ اکبر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و در روز عاشورہ شش
رکعت نماز بگذارد و بخواند بعد از فاتحہ و الشمس یکبار و الضحی یک بار و انا انزلناہ یک بار۔ و اذا زلزلت
الارض یکبار و معوذتین یگان بار۔ چون از نماز فارغ شود سر بہ سجدہ برد و قل یا ایہا الکفرون بخواند
و حاجت خود خواہد روا گردد مجلس نہم روزے بندگی حضرت مخدوم عظمہ اللہ بہ جمیع طالبان دین و محققان
اہل یقین جلوس فرمودہ بودند از میان ایشان مولانا آمون عرض داشت کہ بعضے اہل صفہ بران اند کہ
ایشان ہر گاہ کہ بدرجۂ کمال رسند عبادت کردن بروے فرض نیست حکم نفی عبادت این ہا البتہ
بدلیل و سند خواہد بود پس آن دلائل و سند ایشان کدام است کہ بروے تکیہ گرفتہ مستقل بر
منع عبادت بودہ اند بندگی مخدوم عظمہ اللہ فرمودند کہ دلائل مستند متصوفین در منع عبادت
این آیت کریمہ است وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ پس بر تقدیر مذہب بعضے از اہل
تصوف صفت حکم لفظ حتے کہ در آیت مذکورہ واقع است از برائے نہایت است پس معنی
چنان میشود کہ عبادت بکن پروردگار خود را تا کہ آید تر الیقین۔ لیکن محققان شرع بر آن اند کہ لفظ
حتی از برائے غایت نیست بلکہ از برائے علت است چنانچہ میگویند اَسْلِمْ حَتّٰى

تَدْخُلُ الْجَنَّةَ - اسلام آرتا تو داخل شوی بجنت یعنی عبادت علت حصول یقین است چنانچه آوردن اسلام سبب دخول جنت است بعد ازان قاضی اشرف الدین عرضداشت که اگر مردے از مال حرام صدقه دهد و امید و طمع ثواب دارد پس حکم بر آن شخص چگونه می کنند بندگی حضرت مخدوم عظمه الله فرمود که عند الشرع حکم بر دے بکفر میکنند اگر فقیر میداند که از مال حرام صدقه داده است و مر آن صدقه دهنده را دعا خیر میکند فقیر هم عند الشریعة کافر میگردد ذکر در بیان سیادت افتاد - آنها که بنظر یگانیم سیادت شده اند پنج کس اند اول حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم دوم حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجه سوم حضرت امام حسن علیه السلام چهارم حضرت امام حسین علیه السلام پنجم حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها پس بنا باید که در حقیقت سید نباشد و سید گویاند و هم نباید که در حقیقت سید باشد و چیزے دیگر گویاند کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لَعْنَةُ اللهِ عَلَى دَاخِلٍ فِينَا بِغَيْرِ نَسَبٍ وَعَلَى خَارِجٍ مِنَّا بِغَيْرِ سَبَبٍ یعنی لعنت خدا باد بر کسیکه داخل در ما باشد بغیر نسب و سید گویاند و لعنت بر آن کسیکه سید باشد و دیگر گویاند بغیر سبب مگر انگه که اگر سید گویاتم ما را بکشند و یا خطاب سید داده باشند - بعده فرمود که علامت سیادت آنست که هرگز بد خلق و متکبر نبود و نیز بر اخذ مال غیرے و بر قتل ناحق اقدام نکند و هم مصدر صغیره و کبیره نگردد - مولانا آمون عرضداشت کسی که پدرش شیخ باشد و مادر او سیده باشد پس اگر او سید گویاند درست باشد یا نه بندگی مخدوم عظمه الله فرمود که اینچنین شخص اگر سید گویاند جائز است اگرچه فرزند را اصالت از طرف پدر خود است لیکن اینچنین شخص که مادر وے سیده باشد بسبب بهترین سیادت اگر گویاند درست است ذکرے در تولد پیغامبر صلی الله علیه وسلم در میان افتاده بود بندگی حضرت مخدوم عظمه الله بر لفظ مبارک راند که گل جسد مبارک پیغامبر صلی الله علیه وسلم از ناف زمین است جائیکه کعبه است مولانا آمون عرضداشت که گل جسد مبارک نبی صلی الله علیه وسلم از مکه بود دفن در مدینه چرا کرده اند زیرا که میگویند که از هر جا که گل آدم وجود مے سازند باز بعد مردن همون جا دفن کنند بندگی حضرت

داخلین - ب - خارجین -

مخدوم عظمہ اللہ در جوابش فرمودہ کہ چون طوفان نوح شد آب موج زد گل محمد مصطفے صلی اللہ
علیہ وسلم را در مدینہ انداخت جائیکہ بالفعل قبر مبارک است نور اللہ۔ پس رسول صلی اللہ علیہ
وبارک وسلم را مکی و ہم مدنی گویند و امی نیز گویند چرا کہ نام مکہ در قرآن ام القریٰ است ہمدرین
میان ذکرے در بیان ازواج مطہرات نبی صلی اللہ علیہ وسلم افتادہ۔ بندگی حضرت مخدوم
بالتفصیل از زبان گوہر فشان بیان فرمودند کہ نبی علیہ السلام ما تزوج من النساء
الا اربعة عشرة نسوة۔ الاول خدیجة ثم سودہ ثم عائشہ بنت ابی بکر رضی اللہ
عنہ تزوج ھؤلاء ثلثة بالمکة ثم تزوج حفصة بنت عمر رضی اللہ عنہ ثم ام
سلمة ثم ام حبیبة ثم جویریة ثم صفیة ثم زینب ثم میمونة ثم زینب
ثم امرأة من ھزیل ثم امرأة من بنی کندة ثم اسیرة کلیب۔ وللخدیجة
ثلثة ابن و اربع بنات الاول قاسم ثم طاھر وطیب و فاطمة ثم رقیة
ثم ام کلثوم ثم زینب وولد ابراھیم بالمکة من ماریة قبطیة کانت من
الجواری۔ وزوج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاطمة لعلی کرم اللہ وجہہ
وزوج رقیة لعثمان رضی اللہ عنہ فلما ماتت رقیة فزوج ام کلثوم وقال
علیہ السلام لو کانت عندی ثلثا فزوجتک وزوج زینب لابی
العاص فماتت اولاد کلھن الا اولاد فاطمة رضی اللہ تعالیٰ عنھا۔
واللہ اعلم بالصواب مجلس دہم چون بندگی حضرت مخدوم مقبول کونین ہر یک طالبان
و مریدان را از خدمت حضور پر نور خود جا بجا تکیہ گاہ مقرر فرمودہ بودند بہ مولانا آمون نیز اشارت
فرمودند لیکن مولانا آمون از دولت شرف ملازمت کہ مداومت حصول بود ہرگز مفارقت قبول
نہ کردہ از عمر دوازدہ سالگی تا آخر وقت پیری بخدمت حضور مخدوم پر نور در سیر و طیر لازم می بود در روز
بندگی حضرت مخدوم عظمہ اللہ بعزم دیدار مقبول پروردگار خواجہ اسحاق مغربی نور اللہ قلبہ بمقام
تکیہ گاہ ایشان رسیدند ذکرے در خوردن چونہ کہ از صدف سوختہ می سازند در میان

افتاده که خوردن چونه روا باشد یا نه بندگی حضرت مخدوم جهان در جواب فرمود که آن صدف استخوان رکره است که آب مقام گاه اوست چون در آتش سوخته شود خوردن او روا باشد. درینولا به تقاضای خلق حاکم آنوقت در خدمت کرام بندگی مخدوم مقبول انام به آرزوی تمام التجا برین آورده که قدرے زمین نذر مخدوم جهان آورده ام بکار فقیران خواهد آمد چنانچه بندگی حضرت مخدوم عظمه الله حضور خواجه مذکور از روے نوازش خاص مولانا آمون را به خطاب اسم چهارقسم شیخ آمون- بهائی آمون- مولانا امون- مقبول عالم آمون ممتاز کرده زمین نذر خود عطای بمولانا آمون فرمود چنانچه مولانا مذکور قبول نموده تکیه و آرام گاه خود ساخت از انوقت در باب نوازش مولانا آمون اکثر آمد و رفت ظاهری بندگی مخدوم جهان در آن سرزمین بود بلکه یک گلچگان ابتداءً و تبرکاً از دست مبارک خود نصب کرده سیراب از شیر و شکر ساخت و به نصب درختان دیگر مولانا شیخ آمون را حکم فرمود که چون آباد خواهد بود آرامگاه فقیران و مسکین و وابستگان است بموجب حکم حضرت مخدوم مولانا شیخ آمون همچنان کردند

واللہ اعلم بالصواب

هُوَ المُستَعَانُ

رسالہ وفات نامہ

حضرت مخدوم الملک شیخ شرف الحق

والحقیقت والدین احمد یحیٰی منیری قدس اللہ سرہ العزیز

در مطبع مفید عالم آگرہ طبع شد

سنہ ۱۳۲۱ ہجری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و ستایش فراوان مر حضرت پاک خداوند پاک را که ارواح پاک انبیا و اولیا را بعالم پاک بلطف و فضل برای کسب کمالات ایشان و ارشاد و ہدایت خلق در دنیا بہ ظہور آوردہ بعد از کسب و کمالات بہ عالم پاک برداری کُلُّ شَیْءٍ یَرْجِعُ اِلٰی اَصْلِہٖ برین معنی است وَمِنْہُ یَبْدَاُ وَاِلَیْہِ یَعُوْدُ اشارت برین واردات است و درود بے پایان بر سرور عاشقان و تاج سر محبان محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ اصل ہمہ خلائق از انس و ملائک اوست اگر او نبودی نہ عالم بودے و نہ آدم و النبی الامی موید این رمز است و بعدہ نفحات تسلیمات بر آل و اہل بیت او و یاران او و علمائے طریقت و بلغائے حقیقت کہ ہر یکے خلفائے او بودند در میان علم شریعت و احکام طریقت و اسرار حقیقت خصوصاً بر خلیفہ عصر نا و مقتدای دہر نا مولانا و مخدومنا و استادنا و شیخنا و مرشدنا الخلق الی الحق قطب العارفین و برہان العاشقین شیخ شرف الحق و الحقیقت و الہدیٰ و الدین احمد بن یحییٰ منیری قدس سرہ العزیز باد اما بعد میگوید بندہ ضعیف زین بدر عربی کہ بعضے یاران در وقت رحلت حاضر بودند برین حقیر اشارت کردند کہ آنچہ خدمت حضرت شیخ الاسلام و المسلمین قدس اللہ سرہ العزیز در وقت وداع ہر کسے را فرمودہ اند و وصیت کردہ اند در کاغذے جمع کن تا غائبان را ازان حظے و نصیبے باشد بنابران این حقیر را آنچہ حقیقت حضرت شیخ الاسلام بوقت رحلت از وصایات و ادعیہ و بشارت ہا در حق بعضے کہ حاضر بودند بر سبیل مفصل و در حق بعضے کہ غائب بودند بر سبیل اجمال استماع افتادہ بود در این اوراق جمع آوردہ بخدمت یاران کہ حاضر بودند تصحیح کردہ در روز چہار شنبہ پنجم ماہ شوال سنہ ۷۸۲ اثنی و ثمانین و سبعمایۃ سعادت قدمبوس بلب ادب حاصل آمد۔ بیت

سال ہجرت بود کاندم مقصد و ہشتاد و دو		اینچنین گنج معانی شد بہ خاک اندر نہان

بعد از نماز بامداد بندگی مخدوم جہان قدس اللہ سرہ العزیز در رواق نو کہ ملک الشرق ملک نظام الدولہ والدین خواجہ ملک مکنہ اللہ و مدعمرہ بنا کردہ بود بر سر سجادہ تکیہ فرمودہ بودند خدمت شیخ جلیل الملۃ والدین برادر حقیقی و خادم خاص دام جلالتہ علی المسند التقوی و بعضے یاران و خدمتگاران کہ چند شب بدولت موافقت پیوستہ بیدار می بودند چنانکہ قاضی شمس الدین دام تقواہ و مولانا شہاب الدین خواہرزادہ خواجہ مینا و مولانا ابراہیم و مولانا امون و قاضی میان و ہلال و عقیق و عزیزان دیگر کہ حاضر بودند خدمت حضرت مخدوم قدس اللہ سرہ العزیز بر زبان مبارک راند لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ بعدہ روے مبارک بر ایشان آوردہ فرمودند شما ہم بگوئید بر حکم فرمان ہمہ موافقت نمودند لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم بگفتند بعدہ تبسم کنان بر طریق تعجب فرمودند کہ سبحان اللہ آن ملعون درین محل در مسئلہ توحید بہ چیزے میخواہد کہ بہ جنباند از فضل خدائے تعالی چہ التفات لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم گفتن گرفت و حاضران را نیز فرمودند کہ شما ہم بگوئید بعد گفتن لا حول ولا قوۃ در ادعیۂ وظائف مشغول شدند تا چاشت فارغ شد بعد بعد بعد زمانی زبان مبارک بہ تحمید خداوند بر کشاد بلند آغاز کرد الحمد للہ الحمد للہ خدا کرم کرد المنۃ للہ المنۃ لسد چندکرت بہ خوشی دل و فرحت باطن بار بار ہمین اعادت می نمود فرمود الحمد للہ الحمد للہ المنۃ للہ المنۃ للہ بعد ازان بندگی مخدوم قدس اللہ سرہ العزیز از رواق در صحن رواق آمد تکیہ فرمود بعد زمانے دست مبارک فراز کردہ بطریق مصافحہ دست قاضی شمس الدین دام تقواہ بہ گرفت زمانے گرفتہ بود گذاشت آغاز وداع ہم از ایشان بود بعدہ دست قاضی زاہد ادام اللہ زہدہ و ورعہ بگرفت بر سینۂ مبارک داشت و فرمود ما ہمانیم ما ہمانیم باز فرمود ما ہمان دیوان گانیم ما ہمان دیوان گانیم باز در مقام تواضع نزول فرمود بر لفظ مبارک راند بلکہ خاک کفش دیوان گانیم بعدہ ہر یکے را اشارت بالغاً ما بلغ از زانی فرمود دست در ریش ہر یک بہ بوسید و امیدوار رحمت پروردگار عز و جل و مغفرت او گردانید این آیت بلند بر خواند لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰہِ اِنَّ اللّٰہَ یَغْفِرُ

الذنوب جمیعا این بیت بر زبان مبارک شکر افشان ارزانی داشت بیت

خدایا رحمتت دریاے عام است	ازانجا قطرۂ بر ما تمام است

بعده روے مبارک بسوے حاضران آورده فرمود که اگر فرداشما را به پرسند که چه آورده اید بگوئید لا تقنطوا من رحمة الله آورده ایم و فرمود قدس الله سره العزیز اگر مرا خواهند پرسید من همین خواهیم گفت بعده کلمۂ شهادت بلند گفتن گرفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و این دعا نیز خواند رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا و بالقرآن اماما و بالکعبة قبلة و بالمومنین اخوانا و بالجنة ثوابا و بالنار عذابا - بعده قدس الله سره العزیز روے مبارک به جانب مولنا تقی الدین و الملة او دهی دام تقواه آورد و دست مبارک فراز کرده گرفت فرمود دعا بخیر باد و کرم مرحمت بسیار ارزانی داشت بعده بر زبان مبارک رفت امون مولانا امون نزدیک در درونی رواق بود شنید لبیک گویان دویده پیش آمد بشرف پاے بوس مشرف گشت دست او بگرفت و بر روے و بر سینه مبارک مالیدن گرفت و فرمود بسیار محبت کرده ترا نه خواهم گذاشت خاطر جمع دار یکجا خواهم بود و اگر روز خواست به پرسند که چه آورده بگوی لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا اگر مرا خواهند پرسید من هم همین خواهم گفت و یاران را بگوے که خاطر جمع دارند اگر مرا آبرو خواهد بود من هیچ کس را نه خواهم گذاشت بعده روے مبارک بهلال و عقیق آورده فرمود قدس سره العزیز تو مرا بسیار خوش داشته بسیار خدمت کرده چنانچه من از تو خوش بوده ام تو هم خوش خواهی بود و خوش خواهی ماند سه کرت دست مبارک بر لشت هلال فرود آورد و باز فرمود یا مراد خواهی ماند و هر دو قدم مبارک در کنار هلال بود که این شفقت و مرحمت بدو ارزانی فرمود و بعده مولنا

شہاب الدین ناگوری دام تقوٰہ میآمد چندکرت بر سر و روے و رخسارہ و ریش و دستار او بوسہ
داد چنانکہ روے مبارک و لب مبارک قدس اللہ سرہ العزیز پر روے او رسیدہ و آہ آہ
کنان الحمد للہ الحمد للہ گویان دست مبارک فرود آوردہ و رود میفرستاد و مولٰنا
شہاب الدین جمال مخدوم با کمال نظر میکرد و رود میفرمود بعدہ مولانا شہاب الدین دام تقوٰہ
خواہرزادہ مینا را فرمود قدس اللہ سرہ العزیز تو مرا بسیار خدمت کردہ با من بسیار موافقت
نمودہ و بحسن خلقی کہ با من داشتی ملازمت بجد کردہ عاقبت بخیر باد ہمدرین محل مولانا شہاب الدین
خدمت مولانا مظفر بلخی آبادی و مولانا نصیر الدین جونپوری دام تقوٰہ ہمارا یاد دہانید ند و عرض داشتند
کہ حضرت مخدوم و رباب مولانا مظفر و مولانا نصیر الدین چہ فرمان میشود بندگی مخدوم قدس اللہ
سرہ العزیز با خوشی تمام بر لفظ مبارک راند و تبسم کنان فرمود باشارت جمع انگشتان بجانب
سینہ مبارک خود کہ مظفر جان من است و جانان من است و مولانا نصیر الدین ہم ہمچنین فرمود
انچہ خلافت و مقتدائے رلیبا بید در الیشان موجود است انکہ بہ گفتم آن مسکینان را از فتنہ خلق
باز داشتم درین محل مولانا شہاب الدین بدو لفظ خود را آوردہ بشرف پابوس مشرف گردانید
و عرض داشت خدمت مخدوم این را قبول فرمایند فرمود قدس اللہ سرہ العزیز قبول کردم این
چہ باشد من خانہ تو تمام قبول کردہ ام بعدہ بر سر او طاقیہ ارزانی داشت و باز التماس بہ تجدید بیعت نمود کہ مخدوم تجدید
بیعت این بندہ را مشرف گردانند بر لفظ مبارک فرمود من ہم بہ تجدید قبول کردم بعدہ قاضی مینا دام علمہ
بیآمد پاے مبارک ببوسید ہلال تعریف داد کہ قاضی مینا است فرمود قدس اللہ سرہ العزیز
قاضی مینا قاضی لبیک عرض داشت و بر کف دست مبارک بوسہ داد و بندگی مخدوم عالم
قدس اللہ سرہ العزیز دست مبارک بر روے و ریش و رخسارہ او فرو می آورد و میفرمود خدای
بر تو رحمت کند و بر زبان مبارک ارزانی نمیداشت کہ با ایمان باشی و با ایمان روی و این شفقت
ہم ارزانی فرمود کہ مینا ازان من بود و مولانا ابراہیم دام تقوٰہ آمد بشرف پاے بوس مشرف شد
دست راست بر ریش مولانا ابراہیم فرود آوردہ و فرمود کہ تو خدمت مرا نیکو کردہ و موافقت تمام

نموده با آبرو خواهی بود مولانا ابراهیم عرض داشت که مخدوم صبح الانبیاض از من خوشنود هستند فرمودند از همه
خوشنود هستم باید که شما از ما خوشنود باشید هر چه هست از جانب من است بعده قاضی نورالدین برادر قاضی
شمس الدین نور الله قلبها بنور العلم والادب بیامد و بسعادت دست بوس و قدم بوس مشرف شد بندگی مخدوم
جهان قدس الله سره العزیز دست قاضی نورالدین بگرفت و بشفقت تمام بر ریش و روی و رخساره و دست
آه آه کنان چندگرت بوسه داد چنانکه روی مبارک سلطان العارفین بر روی و رخساره قاضی نورالدین رسید
فرمود تو در صحبت من بسیار بوده و خدمت بسیار کرده من از تو خوشنودم انشاء الله تعالی فردا
یکجا خواهیم بود بعده مولانا نظام الدین دهی کوهی بقدمبوس مشرف شد فرمود قدس الله سره العزیز
بیچاره از آنجا که قصد کرده بود و بجوار ما آمده بود طاقیه از سر مبارک کشیده بدو داد و انعام کرد و دعا
عاقبت در باب او در کار داشت و فرمود حق تعالی ترا به مقصود رساند و همه غریبان را معذرت کرد
و فرمود یاران را ببرید و غم ایمان و دین خود بخورید و مشغول بدان شوید بعده بیچاره یعنی زین بدر عربی
سر برزمین نهاد و ترسان و لرزان نیت تجدید بیعت و توبه از گناه نمود دست مبارک سلطان العارفین
قدس الله سره العزیز بگرفت ببوسید و بر چشم و سر و مردمک دیده فرود آورد و فرمان شد کیست این
عرض داشت که بیچاره سگ گرگین آستانه علیا توبه میکند و خواستم که عرض داشت کنم بندگی مخدوم
قدس الله سره العزیز به تجدید قبول فرمایند از آنجا که نور باطن همه وقت در اشراق است بر حکم
اشراق دریافت بر فور بر زبان مبارک ارزانی داشت برو تا ترا قبول کردم و خانه ترا تمام قبول کردم
و خیلخانه تو تمام بر من بسته اند همه را قبول کرده ام خاطر جمع دار اگر مرا آبروے خواهد بود من بیچکس
را گذاشتنی نه ام بیچاره عرض داشت که مخدوم بندگان مخدوم را آبرو است فرمود امیدها است
قدس الله سره العزیز قاضی شمس الدین دام تقواه بیاید پهلوی بندگی حضرت مخدوم قدس الله سره
العزیز نشست مولانا شهاب الدین و هلال و عقیق عرض داشت مخدوم در باب قاضی شمس الدین
چه فرمان میشود فرمود قدس الله سره العزیز قاضی شمس الدین را چه خواهیم فرمود
قاضی شمس الدین فرزند من است چندین جاے فرزند نبشته ام در مکتوب
برادرم نوشته ام و سبب اظهار علم و درویشی آزاد شده است و بواسطه او چندین گفتن و نوشتن

پیش آمده است وگرنه که نبشتے بعده خدمت شیخ جلیل الملة والدین برادر وخادم خاص دام جلالته در
پهلوے مخدوم قدس الله سره العزیز نشسته بود دست مبارک مخدوم گرفته روے مبارک بجانب
شیخ جلیل الملة والدین آورد فرمود جلیل خاطر جمع دار ترا اعلماد در ولیشان نخواهند گذاشت وملک نظام
الدوله والدین خواجه ملک خواهد آمد سلام ودعا از من به رسانی ومعذرت بسیار کنی وبگوے
که من از تو خوشنودم وخوشنود میرودم وتو هم خوش خواهی بود وفرمود که تا ملک نظام الدین است
ترا نخواهد گذاشت شیخ جلیل الملة والدین شکستگی تمام از انجا که در برادری است برقوت دیدار شفیق آب در دیده گردن گرفت بند
مخدوم قدس الله سره العزیز چون شکستگی دل ایشان معاینه کرد بشفقت تمام فرمود که خاطر جمع
دار دل قوی دار بعده فرمود قدس الله سره العزیز کیست هلال عرض داشت که مولانا محمود صوفی است
بندگی مخدوم قدس الله سره العزیز بر طریق تاسف بلیغ بر زبان مبارک ارزانی داشت بیچاره
غریب است ما غم ازین می آید بیچاره کس ندارد بعده دعاے عاقبت بجهته او در کار داشت بعد ازان قاضی خان
خلیل بشرف پاے بوس مشرف شد فرمود بیچاره قاضی خان یار قدیم است بسیار در صحبت من
بود حقتعالی ثواب بدهد وعاقبت بخیر گرداند فرزندان او هم دوستان من اند عاقبت بخیر باد واز
دوزخ حق تعالی خلاص دهد بعده خدمت خواجه معز الدین آمد وقدم بوس کرد عرض داشت فرمود
عاقبت بخیر باد وبعده مولانا فضل الله آمد وپاے مبارک مخدوم قدس الله سره العزیز بوسه داد
فرمود بهله بهله خداے تعالی عاقبت بخیر کناد بعده فتوح مطبخی خاص عقیق خدمت مخدوم قدس
الله سره العزیز در مضجعه گریه کنان آمد در پاے مبارک افتاد فرمود بیچاره فتوح حالا بود چنانکه بود
ازان من بود دعاے عاقبت در باب او مرحمت فرمود بعده مولانا شهاب الدین زین بشرف
پابوس مشرف شد هلال تعریف داد مولانا شهاب الدین برادر حاجی رکن الدین است فرمود عاقبت
بخیر باد بر لفظ مبارک ارزانی داشت غم ایمان بخورید وامید دار رحمت حق گردانیده برخواند لا
تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا بعد از زمانے به نزدیک نماز
پیشین خدمت سید ظهیر الدین با پسر عم دام سیادته بشرف ملاقات مشرف شد خدمت حضرت

مخدوم قدس الله سره العزیز سید ظهیر الدین را کنار گرفت بلطف و شفقت تمام فرمود سید منکه میگفتم
عاقبت این عاقبت است در مقام تواضع نزول فرمود دعا باز سه کرت در کنار گرفت و آخر این آیت
برخواند لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و حاضران را امیدوار
رحمت و مغفرت خداوند گردانید بعده سید ظهیر الدین را امورات فرمود و از پیش برخواست هم در رواق
در وفی نشست بعده سلطان شهر پرگنه دار را جاگیر با پسر شرف پابوس مشرف گشت روغن باد
شکن دران محل آورده بود بزبان مبارک فرمود که مولانا نظام الدین هم آورده اند بعده شربت
و تنبول دهانید و معذرت کرد و بعده منور برادر خلیل گفت لبشرف توبه و بیعت میخواهد که مشرف شود
فرمان شد بیاکود دست مبارک بجانب او فراز کرد قرین توبه و بیعت مشرف گردانید مقراض راند طاقیه
پوشانید و فرمود برود و گانه بگذار بعده پسر او را بیعت کرد و کلاه پوشانید گفت برود و گانه بگذار بیعت
توبه هم بر ایشان ختم بود بعده قاضی عالم احمد مفتی برادر مولانا نظام الدین مفتی که یکے از مریدان
خاص است دام علمه و حکمته بشرف پابوس مشرف شد و بزانوے ادب مقابل روے مبارک
مخدوم جهان قدس الله سره العزیز بنشست همدران محل امیر شهاب الدین برادر ملک حسام الدین
با پسر بیاید بشرف قدم بوس مشرف شد و بنشست و نظر مبارک مخدوم قدس الله سره العزیز بر پسر او
افتاده فرمود پنج آیت خواهی خواند حاضران مجلس علیا عرض داشتند که خورد است بعده پسر سید
ظهیر الدین مفتی حاضر بود هلال چون غربت استماع کلام ربانی از جانب مخدوم قدس الله سره العزیز بدید پسر
ظهیر الدین را طلب کرد برا ے پنج آیت خواندن خدمت ظهیر الدین هم چون بغربت معاینه کرد به پسر اشارت
کرد برو پنج آیت پیش مخدوم بخوان پسر سید ظهیر الدین پیش رفت و با دب بنشست و این آیت معظم
خواندن برگرفت که محمد رسول الله و الذین معه خدمت مخدوم قدس الله سره العزیز تکیه
فرموده بود برخواست و با دب زانو بر طریق قدیم بحضور تمام استماع کردن گرفت چون دراین محل
در تلاوت رسید که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود بندگی مخدوم قدس الله سره العزیز درین
محل رسید لیغیظ بهم الکفار دهشت خورده ماند بندگی مخدوم قدس الله سره العزیز بر زبان

مبارک تلقین کرد و یاد دہانید بعدہ چون این آیت تمام خواند فرمود او اخوب میکند ولی دہشت میخورد
بعدہ درین محل ذکر درویش مغربی کرد کہ او را قرآن خواندن گاہے خوش آمدی و گاہے نیامدی و وقت
از وقت شنیدی و وقت از وقت نشنیدی بعدہ قاضی عالم را بشربت و تنبول دادن فرمود
و معذرت کرد و پیراہن از وجود مبارک کشیدن گرفت و برائے وضو آب طلبید و آستین مبارک
گرد آورد و مسواک نیز طلبیدہ و تسمیہ بلند برخواند و وضو آغاز کردند و اوعیہ در ہر محلی میخواندند دہر دو دست
شست تا آرنج و در شستن روئے مبارک سہو افتاد خدمت جلیل الملۃ والدین دام جلالتہ یاد دہانید
کہ بندگی مخدوم روئے مبارک نشستہ اند بعدہ بندگی مخدوم قدس اللہ سرہ العزیز وضو کردن
از سر نوع اعادت نمود و تسمیہ و اوعیہ چنانکہ آمدہ است در ہر محلے میخواند باحتیاط تمام چنانکہ
سید ظہیر الدین و الملۃ مفتی و حاضران مجلس معائنہ میکردند و متعجب میشدند و ہر یکے میگفتند
کہ در این چنین حالت این احتیاط قاضی زاہد دام زہدہ و ورعہ قصد در شستن پائے مبارک
دست دراز کرد خواست کہ یاری نماید مخدوم قدس اللہ سرہ العزیز دست قاضی زاہد باز داشت
و فرمود بایستید بعدہ ہم از خود وضو تمام کرد بعد از تمام وضو شانہ طلب کرد و در محاسن مبارک
شانہ کشید بعدہ مصلا طلبید نماز شروع کرد و بدو رکعت سلام داد بعد زمانے جہت سستی
قالب مبارک استراحت فرمود بعدہ شیخ جلیل الملۃ والدین عرض داشت کہ مخدوم سلامت
در رواق شوند کہ وقت سرد شدہ است بندگی مخدوم قدس اللہ سرہ العزیز برخاست کفش در پائے مبارک
کرد و روان شد یکدست مبارک خود بر گردن مولانا زاہد دوم دست مبارک بر گردن مولانا شہاب الدین بنہاد
بہ سلامت درون رواق شد و ہم بزیر بالائے نطع چرم شیر آسالیش فرمود بعدہ منور
برادر خلیل بزرگ است بشرف نسبت بیعت توبہ میخواہد کہ مشرف شود فرمان شد بیا کف دست
بجانب او فراز کرد بہ شرف توبہ و بیعت مشرف گردانید و مقراض در ہر دو جانب راند و طاقیہ پوشانید
و فرمود برود و دوگانہ بگذارد بیعت و توبہ بر ایشان ختم بود و درین محل عورتے باد و پسر ہم دولت
پائے بوس حاصل کرد و باز گشت بعد از نماز دیگر نزدیک نماز شام یاران عرض داشتند کہ مخدوم

باد دولت بالائے کھٹ شوند بندگی مخدوم قدس اللہ سرہ العزیز بالائے کھٹ شدند و استراحت
میفرمودند بعد از گذاردن نماز شام شیخ جلیل الملۃ والدین و قاضی شمس الدین و مولانا شہاب الدین
و قاضی نور الدین و ہلال و عقیق و بعضے یاران دیگر و خدمت گاران کہ خدمت و ملازمت داشتند
گرد بہ گرد کھٹ مبارک نشستہ بودند بندگی مخدوم قدس اللہ سرہ العزیز بعذرہائے تسمیہ بلند آغاز کرد
چند کرت تسمیہ بار بار اعادت میفرمود و بعد تسمیہ این تسبیح میخواند لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ کُنْتُ
مِنَ الظّٰلِمِیْنَ ۵ بعدہ بار بار بسم اللہ الرحمن الرحیم بآواز بلند گفتہ کلمہ شہادت برخواند اَشْھَدُ اَنْ لَّا اِلٰہَ
اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ وَاَشْھَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُہٗ وَرَسُوْلُہٗ بعدہ بر لفظ مبارک لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ وکلمہ شہادت نیز برین طریق بر زبان مبارک جاری میداشت
بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ چند کرت این کلمہ بر زبان مبارک راند بعد گفتن
کلمہ باحتراز بلیغ و باقوت دل و باشتیاق تمام چند کرت ہمچنین بر زبان مبارک راند محمد محمد محمد و بعدہ
درود گفت اللھم صل علی محمد و علی ال محمد الی اخرہ و این آیت برخواند رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَیْنَا مَائِدَۃً مِّنَ
السَّمَآءِ تا آخر و این دعا نیز خواندن گرفت رَضِیْتُ بِاللّٰہِ رَبًّا وَّبِالْاِسْلَامِ دِیْنًا وَّبِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰہُ
عَلَیْہِ وَسَلَّمَ نَبِیًّا الی اخرہ بعدہ سہ کرت کلمہ طیبہ بر زبان مبارک تمام از زانی داشت لَا اِلٰہَ اِلَّا
اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ بعدہ دست مبارک سوے آسمان دراز کرد باشوق تمام بر طریق مناجات
این دعا خواندن آغاز کرد اللھم اصلح امت محمد اللھم ارحم امۃ محمد اللھم اغفر امۃ محمد
اللھم تجاوز عن امۃ محمد اللھم اغث امۃ محمد اللھم امن روعاتھم اللھم فرج عن امۃ محمد
اللھم فرجًا عاجلًا اللھم اخذل من خذل دین محمد برحمتک یا ارحم الراحمین بعد
دعا امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم سخن مبارک ساکت شد این آیت مسموع میشد کہ بر زبان مبارک از زانی
داشت لَا خَوْفٌ عَلَیْھِمْ وَلَا ھُمْ یَحْزَنُوْنَ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ پس بسم اللہ
الرحمن الرحیم گفت و جان بحق تسلیم کرد و از دار دنیا بدار عقبیٰ رحلت فرمود و از حجاب بیرون آمد و بمشاہدہ
دوست بہ پیوست بر حکم اینکہ اَلْمَوْتُ یُوْصِلُ الْحَبِیْبَ اِلَی الْحَبِیْبِ از سرائے فانی بسرائے باقی

بجوار رحمت حق نقل کرد بر قضیه اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا یَمُوْتُوْنَ بَلْ یَنْقَلُوْنَ مِنْ دَارٍ اِلٰی دَارِ الْحِجَابِ
آمد بحکم این آیت لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ قُتِلُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُوْنَ
فَرِحِیْنَ بِمَا اٰتٰهُمُ اللّٰهُ شب پنجشنبه ماه ششم شوال سنه ۷۸۲ اثنی وثمانین وسبعمائة بوقت نماز
خفتن نقل سلطان العارفین بود روز پنجشنبه بوقت نماز چاشت تدفین برهان المحققین واقع شد
تمام شد وفات نامه قدوة السالکین زبدة العارفین سراج الملة والدین پیر دستگیر حضرت مخدوم
شیخ شرف الحق والحقیقة والهدی والدین احمد بن یحیی منیری قدس الله سره العزیز
۲۷- ربیع الاول روز چهار سنه ۱۳۲۱ھ

رسالہ حضرت خواجہ نجیب الدین فردوسی الموسوم بہ وصیت نامہ کہ بوقت بیعت حضرت مخدوم شاہ شرف الدین منیری را عطا فرمودہ شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

رسالہ حضرت خواجہ نجیب الدین فردوسی قدس اللہ سرہ العزیز بجانب حضرت مخدوم شاہ شرف الدین احمد یحیی منیری قدس اللہ سرہ وروحہ اے عزیز در تربیت وی بعد از تامل و تفکر بسیار روشن شدہ کہ مشغول شدن بہر چہ ہست باش گو خطا است جز مشغولی بترک خودی گرفتن خودی عبارت است از جملہ حرکات و سکنات و اقوال و افعال ہوای بشریت کہ ازین کس در وجود آید حسب عادت و مقتضی ہوای بشریت از خوردن و خفتن و گفتن و مخالطت کردن و شنیدن و دیدن و غیر آن مگر آنچہ ازین جملہ بوقت ضرورت بقدر ضرورت باشد اگر آن نکند از حق دور افتد پس ازان اہم مہمات است کہ لیلا و نہارا در ین تفکر باشد کہ از خودی ہنوز چہ ماندہ است تا آنگاہ از خودی بفضل حق بکلی بیرون آید از انکہ سر موی از خود باقیست حجاب باقیست پیش از فراغ این اصلا و البتہ بکار دیگر مشغول شدن روا نیست کہ پیش از برون آمدن از خودی بہر چہ مشغول شوند شیطانیست پس بہیچ نوعہ ہمہ بکار دیگر مشغول نمے باید شد بیان چیزہاے کہ مجاہدہ در ریاضت نفس را بدان میباید آورد تا خودی کلی برود و تقوی بکمال رسد و النسلاخ لبشریت حاصل شود اصلا و البتہ ہیچ زمانے بے وضو نہ باشد اگر چہ نیم شب بود و سرما بودہ باشد و آب سرد باشد بعد از وضو دو رکعت نماز بگذارد و اصلا و البتہ فوت نکند و مقصود از خوردن طعام و آب بقاے سہ چیز است حیات و عقل و قوت اکنون ترک طعام گیرد تا آنگاہ کہ واند نان خشک یا برنج خشک یا کھچڑی خشک انچہ حاصل شود آن مقدار بخورد و گرد نان خورش نگردد

وہمچنین ترک آب گیرد تا آنگاہ داند کہ در حیات یاد رعقل خلل خواہد افتاد آنگاہ اندک آب خورد ہمان مقدار
کہ حلق را تر کند غلبہ تشنگی بنشاند فاما بسبب نقصان قوت اصلا والبتہ طعام و آب نخورد
برفتن قوت التفات نکند واین معنی بعد از تجربہ روشن شود کہ از سبب طعام چندم روز خوف
وخلل حیات وعقل باشد واز سبب آن چندم روز بتجربہ روشن شدہ باشد ہم معہود بکند شب و روز
اصلا والبتہ نخسپد و بدانچہ تواند بہ نماز و بخواندن قرآن و کتاب وغیرہ آن خواب دفع کند
اصل الوجود دراین کار آنست کہ اصلا والبتہ شب و روز تغلط نشستہ و یا ایستادہ روز و شب
بگذراند و با ہیچ کس سخن نگوید مگر جواب سائل و جواب اگر عالمے باشد نگوید کہ دانیم والبتہ بجواب
علمی مشغول نہ شوند کہ دران آفات بسیار است اگر غیر علمی باشد سخن کوتاہ کند و ضروری
بگوید و آن نیز جاے کہ از گفتن چارہ نباشد فاما انچہ تواند بگوید خود اصلا والبتہ سخن نہ گوید۔
اصلا والبتہ با ہیچکس مخالطت و ملاقات نکند در گنجی خالی نشستہ باشد و ہر کہ ہست باش
گو برائے خود از گنج خود بیرون نیاید و کسے را پہلوے خود آمدن ندہد علی الدوام نظر سوی
زمین دارد اصلا والبتہ بہ ضروری چپ و راست بیند اصلا والبتہ سخن کسے را گوش ندارد
البتہ قصد آن نکند کہ بداند کہ چہ سخن میگوید عمداً و قصداً دل را بچیزے مشغول نگرداند تا اگرچہ
سخن ضرورت در گوش افتد و بیانہ افتد فہم نشود چون نان خشک و آب بوقت ضرورت خواہد
خورد ہر چہ ہست اصلا والبتہ نخورد کہ آن محض اتباع خود لیست ہر روز یک بار میانہ روز
متوضع رود اگر بسبب قلت طعام در روز احتیاج نشود خود بہتر باشد اما ازین زیادت
نرود و وقت ضایع نگرداند اگرچہ بتقاضاے پیدا شود اگرچہ وضو مشوش میباشد تا براین عادت
شود و ہمہ وقت جز یک گلیم نپوشد مگر در روزہاے سرما البتہ انچہ کمینہ بپوشد بالاے خرقہ
فحسب برین چیزہاے فزاید نکند اصلا والبتہ نہ در روز و نہ در شب اصلا والبتہ از آمدن
کسے در رفتن کسے و سخن کسے و کار کسے ناخوش نہ شود و اعتراض نکند و نگذارد کہ در ظاہر
و باطن بر ہیچ چیز ناخوشی و انکاری و اعتراضی بکند و چون در چیزہائی و کم کیفیتی نہ گذارد و اگر ہمہ

آتش بر سر بارد تا مقام وحدت یا حال وذوق حاصل شود واگر در وقت سماع تا آنکه ممکن باشد اصلا والبته نگذارد تا آب چشم برود و تا جنبش و حرکتے در وجود آید بقدر المقدور درین باب بکوشد مگر آنکه چنان مغلوب گردد که نگاه نتواند داشت از انکه در ظاهر شدن احوال سماع آفات بسیار است و کتمان آن از جمله مهمات است و انچه بر قلب و فواد بگذرد از آتش خبر نباشد این مقام بس عظیم است بمشقت ها و بسیار مجاهده ها و ریاضت بے اندازه اگر خواسته باشد در این مقام رسد تو از خویش جهدے بکن خدا روزی کند سالها میباید جان کندیده را بر هی برد و اگر نه سعادت فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهٗ عَلَی اللّٰهِ حاصل آید۔

بیت

کار نازک تنانِ رعنا نیست		سنگ زیرین آسیا بودن	

واللہ اعلم بالصواب

باب یکصد و شصت و یکم

INDIAN BRITISH MUSEUM 21 JUL 1905 COPYRIGHT

اشتہار چھپائی مطبع مفید عام آگرہ

خدا کے فضل و کرم سے اس مطبع مین ہر قسم و ہر زبان کی کتابین اُردو ہندی فارسی۔ عربی۔ نہایت خوشخط صحیح و عمدہ جلد ازان نرخ پر عمدہ سیاہی مصالحہ سے لیتھو مین طبع ہوتی ہین۔ عدالتون و محکمہ بندوبست اور چنگی وغیرہ کے جملہ کاغذات بھی چھپتے ہین یہ نامی مطبع پینتیس ۳۵ برس سے اپنے فرائض منصبی کو نہایت ایمانداری اور خوش معاملگی سے ادا کر رہا ہے اور اسکی شہرت و نیک نامی روز افزون ہے اور اس مطبع مین کتب بہ نسبت اور مطابع کے بہت خوشخط و صاف و عمدہ چھاپی جاتی ہین جن صاحبون کو کچھ چھپوانا ہو انکو کیفیت نرخ وغیرہ کی خط و کتابت سے معلوم ہو سکتی ہے نمونہ کے لئے ہمارے مطبع کی چھپی ہوئی کتابین کافی و وافی ہین فقط

المشتہر

محمد قادر علی خان صوفی مالک و مہتمم مطبع مفید عام آگرہ

INDIAN BRITISH MUSEUM
21 JUL 1905
COPYRIGHT

BP
189
A57
1903a

Aḥmad Munyarī, Sharaf al-Dīn ibn Yaḥyā
Rāḥat al-qulūb

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

UTL AT DOWNSVIEW
D RANGE BAY SHLF POS ITEM C
39 12 01 19 07 021 8